

## جلسه ۲۹ تفسیر سوره مبارکه بقره

حجت الاسلام و المسلمین قاسمیان - ۵شنبه ۱۷ تیر ۹۵

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۴۴) وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا

لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۴۶)¹

آیه «واركعوا مع الراكعين» را به پایان رساندیم و الا باید یک سال می‌ایستادیم تا تمام ارتباطهای فقرات

این آیه را بحث کنیم.

آیه ۴۴ «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ امر می‌کنید مردم را به

نیکی و خودتان را فراموش می‌کنید؟ در حالی که شما علم به کتاب هم دارید، آیا عقل ندارید؟ سؤال سؤال

استنکاری و توبیخی است.

واضح است که خطاب این آیه به علمای دین و لزوم خودسازی دولتمردان است؛ یعنی سطح امر به

معروف و نهی از منکر در سطح امر به معروف و نهی از منکر دولتمردان است. از کجا معلوم است؟ چون دارد

به یک عده از مردمی چیزی را دارید می‌گویید که خودتان دارید فراموش می‌کنید. نه این که مطلب را

فراموش می‌کنید، بلکه خودتان را فراموش می‌کنید.

در این آیه چندین نکته وجود دارد که قابل تأمل است. یکی این که در این آیه ابتدا به ذهن می‌آید که

اگر کسی خودش یک کاری را نکند، حق امر به معروف و نهی از منکرش را ندارد؛ چون دارید مردم را امر

می‌کنید به چیزی که خودتان دارید فراموش می‌کنید. در حالی که خودتان را فراموش کردید دارید امر

می‌کنید.

۱. جا دارد از دوستانی که برای سفر مشهد کارتن خواب‌ها کمک کردند تشکر کنم.

هم این آیه و هم آیه ۳ سوره صف «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ چرا دارید یک چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ این یک خشم بزرگی است در نزد خدا که بگویید چیزی را که انجام نمی‌دهید! این آیه در سیاق خودش مربوط جنگ و جدال و قتال است. کسانی که وعده می‌دهند که ما بنیان مرصوصی می‌شویم در مقابل دشمنان و خودشان انجام نمی‌دهند. این از کجا معلوم می‌شود؟ از آیه بعد که دارد: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»؛ خدا چنین کسانی را دوست دارد. معلوم است آن وعده‌های سر کاری که «آقا شما برو! ما هستیم» این را می‌گویند و در آخر عمل هم نمی‌کنند، و پشت ولی خدا را خالی می‌کنند. این در حقیقت محتوای این آیه است.

وقتی آدم اجتهادی به مجموعه آیات و روایات در این بحث نگاه کند. می‌بیند که از شرایط امر به معروف و نهی از منکر این نیست که خود فرد به آن عمل کند. می‌تواند فرد خودش عمل نکند، ولی دیگران را امر به معروف بکند. دیگران را هل بدهد که یک کاری بکنند. این جزء شرایط نهی از منکر نیست، ولی در خود روایات هم آمده و به حسب ظاهر هم آدم همین جور باور می‌کند که اگر کسی خودش به چیزی عمل نکند و دیگران را امر کند، طبیعتاً یا اصلاً تأثیر ندارد، یا تأثیر بسیار پایینی دارد؛ مثل این که یک خانم بدحجاب به یک خانم بدحجاب دیگر بگوید: «خانم حجابت را رعایت کن!» این چه مقدار می‌تواند تأثیر داشته باشد؟

در این آیه هم یک نکته فوق‌العاده‌ای وجود دارد. نکاتی که در این آیه آمده، نگفته خودش آن کار را انجام نمی‌دهد، بلکه گفته: «اتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»؛ شما خودتان را فراموش کرده‌اید؛ یعنی آخر درست است که شما کاری با خودتان ندارید، خودتان را فراموش کرده‌اید و دارید مردم را به یک چیزهایی دعوت می‌کنید؟

من یک موقع راجع به بحث «فراموشی خود» توضیح داده بودم، ولی چون زمان گذشته، من عزیزان را توجه می‌دهم به چند آیه‌ای که اگر در پرتو این آیات روایات را بررسی کنید، می‌بینید یک دعوت عمده‌ای که دین دارد این است که خودت را بپا! «قُوا أَنْفُسَكُمْ» (تحریم: ۶) اگر شما یک مسیری را انتخاب کردید، یک کاری کردید، یک جوری زندگی کردید، یک جور زندگی سیاسی کردید، یک جور زندگی دینی کردید حتی

با حس وظیفه‌گرایی؛ مثلاً طلبه بودید، یا دیر وقت بر سر کارهای نظام بودید، خودتان را برای نظام کشتید، ولی آخرش رهاورد زحمات شما این شد که خودتان را فراموش کردید، عبادات خودتان را فراموش کردید، تهذیب نفس خودتان را فراموش کردید، نمازتان را درب و داغان کردید. به مردم توجهتان زیاد شد! مثلاً ابوابی از روایت داریم که «طوبی لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنِ عَيْبِ النَّاسِ»؛ خوش به حال کسانی که مشغول عیوب خودشان هستند. به خودشان مشغولند به جای این که به مردم مشغول باشند.

سختی زندگی کردن ایمانی این است که آدم بتواند آن را در وضعیت اعتدال نگه دارد و گرنه از این طرف و آن طرف می‌شود افراط و تفریط کرد. اتفاقاً افراط و تفریط کار ساده‌ای است؛ یعنی آدم یک‌ضرب به کار بچسبد، یا یک ضرب به تهذیب نفس بچسبد. تهذیب نفس هم به این معنا که در عزلتی بخزد و شروع کند به انجام مجموعه‌ای از عبادات. هیچ کدام از این دو طرف سخت نیست، ولی ابراهیم‌وار زندگی کردن خیلی سخت است؛ یعنی کسی وسط آتش باشد، ولی نسوزد! حتی داغ هم نشود! ببینید چه سپری باید داشته باشد! که کسی اتفاقاً وسط کار اجتماعی است، وسط کار اقتصادی است.

این که یک نفر کار اقتصادی بکند و دنیاگرا شود کار ساده‌ای است و این که یک نفر هیچ کار اقتصادی نکند و دنیاگرا هم نشود، این هم ساده است؛ مثلاً اصلاً پول دستش نباشد، اما این که کسی وسط کارهای اجتماعی - اقتصادی است، دنیاگرا نشود کار خیلی سختی است، و ابراهیم‌وار باید خلیل الله بشود. باید رفیق خدا بشود تا وسط آتش کار سیاسی - اقتصادی داغ نشود. این جاست که یک تهذیب نفس جدی وسط کارهای سیاسی - اجتماعی لازم است؛ مثلاً طرف در خبرگزاری همه‌اش گیر اخبار مردم است، اگر دائم رفت توی کار مردم و خانواده مردم، این خودش را فراموش کرده. قرآن اینقدر انسان را به خود توجه می‌دهد که واقعا آدم به این نتیجه می‌رسد که انگار باید این خودش را فراموش کرد. اگر من به حسب ظاهر یک زندگی دینی کردم، ولی این شاخص‌ها را درب و داغان کردم، بفهمم در آن مسیری که باید باشم نیستم، و دیگر خودم را فراموش کرده‌ام. سعادت خودم را فراموش کردم.

مروری بر مجموعه آیات «خودفراموشی»

(آل عمران: ۱۵۴): « ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَاعَسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ »

این آیه یک خودی را بیان می کند که آن خود «خود» بی خودی است و همان خود مادی کثافتی است که طرف در این عالم ماده می خواهد به آن برسد و گونه ای خودمحوری است که حواسش به خود مادی اش است. در جریان جنگ احد دارد: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَاعَسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ»؛ نازل کرد بر شما یک چرت امنیت زایی (گاهی که وسط مشکلی خوابتان می برد، از نعمت های خداست که می خواهد یک دور شما را ریست کند، وقتی که دیگر ذهنتان به چیزی نمی رسد و هنگ کرده، خدا یک حالت خلسه و چرت امنیت زایی می دهد) «أَمْنَةً نَاعَسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ»؛ معلوم است طائفه ای مؤمنی بودند که یکپهلو وسط بخور بخور دنیا به خوردن افتادند! بالاخره این خبط و خطاها رخ می دهد، ولی یک گروه دیگری را معرفی می کند به این وصف که: «وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ»؛ یک گروه دیگری هستند که جانشان آن ها را به یک همتی انداخته بود. این همان خود مادی بی خودی است که نتیجه اش «يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ» است که راجع به خدا بدگمان می شود. یک گمان های جاهلی پیدا می کند نسبت به خدا. کسی که به شدت منغم در خودش و پول و زندگی خودش باشد، نسبت به خدا بدگمان می شود. برخلاف «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ \* الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» خشوعی زاییده از معادانگاری؛ یعنی آن طرف مهم است. این طرف در خود مادی هر اتفاقی افتاد.

پس اجمالا یک نفسی داریم که مورد مذمت است: «قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ»؛ نفسشان آن ها را به یک همتی واداشته. این همان خود بد است. همان خود بی خود مادی است.

آیه ی بعد تقریباً راه و مسیر را معلوم می کند که چه جوری فرد خودش را فراموش می کند (توبه: ۶۷): «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيهِمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ این ها امر به منکر می کنند. در جلسات تفسیر توبه عرض کردیم که کسی امر به منکر نمی کند مگر این که جای منکر و معروف را عوض کرده باشد؛ یعنی طی

یک فرایندی توانسته باشد منکر را به جای معروف جا بزند و معروف را به جای منکر! اگر توانست چنین کاری بکند، می‌تواند امر به منکر بکند و الا کسی نمی‌تواند به کاری امر کند که کلا در نزد مردم زشت است. پس اول جای معروف و منکر را عوض می‌کند طی مراحل، با تئوری‌هایی و کارهای زشت قاعده پیدا می‌کند و می‌شود معروف و باز هم این آدم امر به معروف و نهی از منکر می‌کند! حالا این می‌تواند مسئله حجاب باشد. می‌تواند مسئله ربا باشد. یعنی می‌بینید ربا فرمول اقتصادی پیدا می‌کند و بعد هم امر به آن پیدا می‌شود. «وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ»؛ این‌ها دستشان را می‌بندند که کمک ندهند! (در بحث منافقون عرض کردیم که این‌ها نمی‌خواهند به نظام و سیستم حاکمیت کمک بدهند. «هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا» (منافقون: ۷)؛ به پیغمبر کمک ندهید تا از او دور شوند) بعد دارد: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»؛ این‌ها خدا را فراموش کردند، خدا هم این‌ها را فراموش کرد. آیا می‌شود خدا فراموش کند؟ در ادعیه می‌گویید «والنظر في أمري»؛ خدایا به کار من نگاه کن! تو کارهای مرا مورد ملاحظه قرار بده! به عبارتی وقتی خدا کاری به کار آدم ندارد، نتیجه‌ی این است که آدم کاری به کار خدا نداشته باشد؛ یعنی آدمی که نمی‌خواهد کارهایش را با خدا چک بکند، خدا هم به او کاری ندارد. «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»؛ خدا هم این‌ها را یادش می‌رود. اگر خدا حواسش را بدهد به کار آدم، هزار جور آدم را هدایت می‌کند. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت: ۶۹)؛ از کوره‌راه‌ها برمی‌دارد می‌بردش، ولی اگر این آدم خدا را ول کند، خدا هم او را ول می‌کند.

«نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» این عبارت، یک عبارت معادل هم دارد تا ببینیم نتیجه‌ی

«فَنَسِيَهُمْ» چه می‌شود؟ در سوره مبارکه حشر، از آیه ۱۸ دارد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ \* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ

فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

«اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ»؛ تقوا به خرج بدهید، باید هر کسی آینده را ببیند! شما می‌بینید

معاد و آثار تربیتی، سیاسی، اجتماعی و فردی معاد دارد در قرآن موج می‌زند. معلوم است که یکی از

مدل‌های تربیتی قرآن معاد است. در صورتی که در مدل‌های تربیتی ما معاد نیست؛ یعنی معاد را به رخ

کسی نمی‌کشیم! ممکن است انسانیت طرف را به رخ طرف بکشیم، ولی در سیستم تربیتی به رخ طرف

نمی‌کشیم که نگاه بکن که تو آیا چیزی هم برای آن طرف فرستادی؟! هر زحمت و خرحمالی که داری می‌کنی برای این است که یک چیزی را برای خودت از زیر زمین برداری بگذاری روی زمین! از ذخائر زمین برداری بکنی توی حساب‌های بانکی! یا تبدیلیش بکنی به خانه!

آیا اصلاً به تصور کسی می‌رسد که اگر ارثی به من رسید، این را بردارم و با آن یک جهاد فی سبیل الله بکنم؟! اصلاً این یک منکر محسوب می‌شود. یا کلاً بردارم یک کار خیر بکنم ولو این که برای این کار، خانه داشته باشم، ولی اصلاً به ذهنم نمی‌رسد که آیا من این را می‌توانم آن طرف بفرستم؟

در بحث «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» (بقره: ۹۳) عرض کردم، این که برداشتند پول و زیور آلاتشان را کردند در گوساله، علاقه‌هایشان رفت به سمت گوساله و آن‌جا جمع شد، ولی این‌ها را بفرست سمت معاد، ببین آیا علاقه‌ات به معاد جذب می‌شود یا نه؟ می‌بینی مالت که می‌رود، خودت هم می‌روی.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ» واقعا هر کسی باید این را ببیند. هر نفسی باید این را درست نگاه بکند، آن چیزی را که در فردای خودش با آن درگیر است، چیست؟ آیا چیزی فرستاده یا نفرستاده؟! خیلی از مفسرین این دو تا «وَاتَّقُوا اللَّهَ» را حمل بر این معنا کرده‌اند که «واتقوا الله» اول حالت مراقبه است و «واتقوا الله» دوم حالت محاسبه است. همان مراقبه و محاسبه‌ای که در کار مؤمن است که مؤمن مشارطه‌هایی می‌کند و در طول روز مراقبه می‌کند و در آخر روز محاسبه می‌کند تا ببیند چه کرده؟! آیا شرط‌هایی که با خودش کرده، انجام شد یا نشد؟! «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»؛ خدا که می‌داند، تو خودت در کار خودت نگاه کن! این همان دعوت به خود است که «قُوا أَنْفُسَكُمْ» (تحریم: ۶)؛ خودت را بپا! نکند خودت این وسط به هر بهانه‌ای تلف بشوی! بعد از این که می‌گویی: باید ببیند چه فرستاده، دارد: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ نکند شبیه کسانی بشوی که خدا را فراموش می‌کند، آن‌جا داشت «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» و این‌جا دارد «نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»؛ آن موقع خدا این را از یاد خودش ببرد؛ یعنی خدا یک کاری بکند که این دیگر به یاد خودش نباشد و خودش را فراموش کند. این مقدمه با این مقدمه نتیجه‌اش این در می‌آید که:

(مقدمه صغری): کسی که خدا را فراموش می‌کند. (نَسُوا اللَّهَ)

(مقدمه کبری): خدا او را فراموش می‌کند. (فَنَسِيَهُمْ)

(نتیجه): خدا کاری می‌کند که او خودش را فراموش کند. (فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ)

خدا این کار را با طرف می‌کند که او خودش را فراموش کند و بعد هم می‌شود «أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» سر و ته این آیات را اجتهادی جمع کنید این می‌شود که حالا در این مسیری که خودتان را فراموش کرده‌اید و دارید دیگران را امر به نیکی می‌کنید، تمرکز آیات به این نیست که امر نکنید، و شما حق امر ندارید! چرا دارید امر می‌کنید؟! بلکه تمرکز به این جاست که چرا خودتان را فراموش کردید؟! این آیه توبیخی بر امر کردن نیست، بلکه توبیخ خداست بر این که چرا خودتان را دارید فراموش می‌کنید؟! «تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ»؛ در حالتی که شما خودتان کتاب هم می‌دانید. هم اهل کتاب هستید، کتاب دستتان است، هم خدا به شما عقل داده، چرا دارید به مسیرهایی دعوت می‌کنید و خودتان نمی‌روید؟!

چند روایت در این زمینه عرض کنم:

«قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَا نَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا عَمِلْنَا بِهِ وَلَا نَنْهَى بِالْمُنْكَرِ حَتَّى إِنْتَهَيْنَا عَنْهُ»؛ به پیغمبر خدا گفته شد: ما امر به معروف نمی‌کنیم تا این که هیچ معروفی نباشد که ما انجام نداده باشیم و نهی از منکر نمی‌کنیم تا این که خودمان از آن دست نکشیده باشیم. می‌خواهیم اول خودمان را تطهیر بکنیم و بعد آن کار را انجام دهیم. حضرت می‌فرمایند: «لَا بَلْ مَرُوا بِالْمَعْرُوفِ إِنْ لَمْ تَعْمَلْ بِهِ كَلَهُ»؛ امر به معروف بکنید ولو این که کل آن را خودتان عمل نکرده باشید. «وَأَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ إِنْ لَمْ تَنْتَهُوا عَنْهُ كَلَهُ»؛ نهی از منکر بکنید ولو که این جور نیست که همه منکرات را انجام نمی‌دهید.

به عبارتی اگر قرار باشد امر به معروف و نهی از منکر که سیستم پایشی است معطل این باشد که تمام معروف‌ها را درست انجام دهیم و همه منکرات را درست انجام ندهیم، کلا این واجب از بین می‌رود. بلکه بالاخره این کار را باید کرد، حال کل آن نشد، لا اقل مقداری از آن! نه این که آدمی باشد که اصلا خودش نمی‌خواهد انجام داده. حتی این آدم هم به لحاظ فقهی این نیست که نباید امر به معروف بکند. باید امر کند

ولو این که خودش انجام نمی‌دهد! حالا این که تأثیرش چه می‌شود؟ ممکن است اصلاً تأثیر نکند، یا کم تأثیر کند. برای این مطلب به این روایت هم می‌شود تمسک کرد.

«یا اباذر! یطلع قوم من اهل الجنة قوم من اهل النار»؛ کسانی از اهل بهشت مطلع می‌شوند بر کسانی از اهل دوزخ «فیقولون: ما ادخلکم النار؟»؛ می‌گویند: چه چیز شما را وارد جهنم کرد؟ «و قد دخلنا بفضل الجنة بفضل تادیبکم و تعلیمکم»؛ ما وارد بهشت شدیم با تعالیم شما چه شد که خودتان بی‌بهره ماندید؟ «فیقولون: انا کنا نأمر بالخیر و لا نفعله»؛ ما امر به خیر کردیم ولی خودمان انجام نمی‌دادیم.

پس معلوم است که گاهی امر به خیر کردن و انجام ندادن موجب تأثیر می‌شود و کسانی به فضل تعلیم به بهشت می‌روند، پس این جوری نیست که غیرعامل حق امر ندارد و هیچ تأثیری هم ندارد! نه! ممکن است گاهی اوقات تأثیر داشته باشد. فرض کنید بنده اهل نماز شب نیستم، ولی شما را به نماز شب توصیه می‌کنم، یک دل آماده‌ای یکپو این وسط این را می‌گیرد! و می‌رود نماز شب می‌خواند.

ولی از آن طرف روایات دیگری هم هست. شاید این روایات را باید به کمال امر به معروف و نهی از منکر زد. «قَالَ الصَّادِقُ (ع): مَنْ لَمْ يَنْسَلِخْ عَنْ هَوَاجِسِهِ»؛ کسی که خودش را از هواجس و زمزمه‌های شیطانی نفسش دور نکرده باشد «و لَمْ يَتَخَلَّصْ مِنْ أَفَاتِ نَفْسِهِ وَ شَهَوَاتِهَا»؛ و خودش را از آفات نفس خلاص نکرده باشد. «وَلَمْ يَهْزِمِ الشَّيْطَانَ وَلَمْ يَدْخُلْ فِي كَنْفِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَمَانِ عِصْمَتِهِ»؛ و شیطان را منکوب نکرده باشد و خودش را در کنف الهی نبرده باشد «لَا يَصْلُحُ لِلْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ دیگر صلاحیت ندارد که او را امر به معروف و نهی از منکر کنند. «لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَكَلَّمَا أَظْهَرَ أَمْرًا يَكُونُ حُجَّةً عَلَيْهِ»؛ اگر یک امری را اظهار بکنی و بگویی این جوری باشید، همین حجتی علیه خودش می‌شود. و خدا می‌گوید اگر تو می‌دانستی چرا خودت عمل نکردی؟! «وَلَا يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِ»؛ و مردم هم هیچ بهره‌ای از این نمی‌برند.

(احتمالاً این دست روایات باید ناظر به کمال بحث باشد). «قَالَ تَعَالَى: أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَيُقَالُ لَهُ يَا خَائِنُ!»؛ و به او گفته می‌شود ای خائن! «أَتُطَالِبُ خَلْقِي بِمَا خُنْتُ بِهِ نَفْسَكَ»؛ آیا از خلق من داری یک چیزی مطالبه می‌کنی که به خودت داری خیانت می‌کنی؟! «وَأَرْحَيْتَ عَنْهُ عِبَانَكَ»؛ و خودت عنان خودت را رها کرده‌ای!؟



علی القاعده باید این جور جمع‌بندی کرد که این روایات مربوط به کمال امر به معروف و نهی از منکر است.

از آن طرف هم روایتی هست که دارد: «رایت لیلا الی السماء»؛ من در شب معراج دیدم «قوم تقرض شفاہ بمقاریض من النار»؛ دارند لب‌های گروهی را با قیچی‌های آتشین می‌برند. «ثُمَّ تُرَدُّ»؛ و بعد هم در آتش او را پرت می‌کنند «فَقُلْتُ يَا جِبْرَائِيلُ! مَنْ هَؤُلَاءُ؟»؛ گفتم: این‌ها کیانند؟ «قَالَ خُطَبَاءُ أُمَّتِكَ»؛ این‌ها منبری‌ها و خطیب امت هستند «يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنفُسَهُمْ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا يَعْقِلُونَ»؛ این‌ها مردم را هل می‌دهند ولی خودشان تکان نمی‌خورند.

به هر جهت بالا و پایین دین را نگاه نکنید، این که داریم «من نصب نفسه امام فليبدء بتعليم نفسه قبل تعليم غيره»؛ کسی که خودش را امام مردم قرار می‌دهد، خودش را زودتر باید بسازد. هر کسی دولتمردتر شد، نماینده مجلس شد، وزیر شد، شناخته‌شده‌تر شد، به نظر می‌آید یکی از کارهایی که به‌جد در منطق دینی باید به آن پردازد، تهذیب نفس خودش است.

در این آیه هم می‌گوید: شما که کتاب و عقل را به رخ می‌کشید، این هم یک بحث گفتمان دینی است. باز در نهج البلاغه در مقام توبیخ در مورد کسانی که: «ينهى ولا ينتهى ويأمر الناس بما لا يأتي»؛ نهی می‌کنند ولی نهی نمی‌شوند و امر می‌کنند به چیزی که خودشان انجام نمی‌دهند.

خیلی وقت‌ها خود ما می‌گوییم آقا غیبت نکن! ولی خودمان تا ته آن می‌رویم، یا آقا نماز بخوان! ولی خودمان انجام نمی‌دهیم و بلکه بنا هم نداریم انجام بدهیم. این یک فن شده برای ما، در حالی که در بحث تعیینات داریم که چیزی را به خودت نبند! همان که هستی باش! نه به خودت لحن علمایی بگیر! مثلا فکر می‌کنیم شعر از مهارت‌های تبلیغ است، یا می‌گویند این قسمت خطابه را باید به حالت بغض بگویید! در صورتی که گاهی آدم یک شعری را می‌خواند و بغضش می‌گیرد، خب بغض می‌کند، ولی این جور نیست که این تکه را باید با بغض بخواند! انگار که من یک برنامه می‌خواهم اجرا بکنم. نه! خودت باش! اگر گریه‌ات گرفت، گریه کن! اگر گریه‌ات نگرفت بی‌گریه بخوان!

این امر و نهی و معلمی دیگران را شخص نباید فن محسوب بکند. آدم باید خودش باشد و عمل کردن خود آدم آنقدر آثار دارد و اصل آثار در عمل کردن خود آدم است.

نکته‌ی دیگری را که قرآن در بحث «وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» به آن تذکر می‌دهد، روی این آیات (ملک: ۱۰) و (فرقان: ۴۴) می‌گوییم:

(ملک: ۱۰): «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» اگر ما یا اهل سمع یا عقل بودیم، نمی‌گوئید اگر علیم بودیم! یعنی یکی از این دو روش به نتیجه می‌رسد. اگر کسی عقلش را به کار ببرد، با عقل به راه‌های دین می‌رسد. یکی هم هست که نه اهل کتاب است که حکمت‌های کتاب را بررسی کند و کلا اهل فکر و خرد هم نیست، ولی ممهّد در این است که هر چه بگویند انجام بدهد، با این هم می‌شود به دین درآمد. منظور از عقل هم آن عقلی است که او را در مسیر دین می‌اندازد؛ این عقلی که متکی به قلب است. «لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» (حج: ۴۶)؛ تعقل کار قلب است، کار ذهن نیست، آن هم قلبی که مطابق فطرت الهی است. این سبک خردورزی کسی که قلبش می‌جوشد، فرد را به مسیر دین می‌رساند. کسی هم که اهل سمع است، و گوشش را باز می‌کند، مطلب را می‌شنود و عمل می‌کند و در مسیر می‌رود.

اگر در این آیه آمده «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، دارد می‌گوید به هرجهت شما کتاب دستتان بود، خدا به شما عقل هم داده؛ یعنی هم حجت بیرونی به شما داده و هم حجت درونی. براساس دو تا حجتی که به شما داده، خدا با شما احتجاج می‌کند. شما اهل کتاب هستید یعنی شما اهل سمع بودید، خدا عقل هم به شما داده، ولی شما عقلتان را هم به کار نینداختید. نه اهل عقل هستید و نه اهل سمع هستید.

قلب شما خدا گراست. شما در این دنیا هر چقدر هم دو لا پهنا استدلال بکنید که خدا نمی‌تواند با شما احتجاج بکند، ولی قلب شما که مرکز عقل شماست - مغز شما مرکز عقل شما نیست - خدا گراست، اگر سالم مانده باشد! و این می‌شود حجت درونی خدا بر شما. حجت بیرونی هم که مطابق با همین است، ارسال رسل و انزال کتب است. براساس دو تا حجت شما باید درست عمل کنید. این‌ها مورد احتجاج خدا هم هست. عین همین مطلب که سمع و عقل را به رخ می‌کشد، باز در آیه ۴۴ سوره فرقان همین هست. «أَمْ

تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ»؛ آیا گمانت این است که اکثریت این‌ها اهل سمع‌اند یا اهل عقل‌اند؟ نه! «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»؛ این‌ها نیستند مگر چهار پا! این هم فحش نیست؛ چون کسی که واقعا این جور باشد، چهارپاست بلکه پایین‌تر از چهارپا! اگر کسی این مسیر هدایت الهی را نرود، در این زندگی دنیوی یک حیوان پیشرفته است، نه یک انسان پیشرفته!

بعضی این‌ها را فحش و بی‌ادبی از جانب قرآن تلقی می‌کنند. این معنی و این ادبیات در روایات وجود دارد که مثلا از روی کسی با گریدر رد شده باشند! و طرف را له کرده باشند، ولی قرآن این جور نیست. ادبیات قرآن ادبیات بسیار مؤدبانه‌ای است و واقعا هم همین‌طور است. اگر نگاه کنید، می‌بینید مجموعه تولید مثل‌ها، خورد و خوراک‌ها و حریم‌ها و حفاظت‌ها و رادارها همه حیوانی است. همین الان وقتی در کار حیوانات دقت می‌کنید می‌بینید چه رادارها و چه سیستم‌های عجیبی دارند! مثلا سیستم زنبورها و مورچه‌ها را که نگاه می‌کنید، می‌بینید چه امت‌های عجیب و غریبی هستند! با چه مکانیسم جدی‌ای مشغول به کار هستند! ولی چون مسخر انسان هستند؛ یعنی انسان می‌تواند این‌ها را تسخیر کند، پس من یک تفاوت ویژه دارم. عالم مسخر آدم است. خیلی از آدم‌های دیگر هم مسخر آدم هستند. خیلی از حیوان‌ها هم مسخر حیوانات دیگر هستند. صرف تسخیر کردن که علامت انسانیت انسان نیست! و لذا هر چقدر این سؤال را ادامه بدهید، دارید به بن بست می‌خورید؛ یعنی می‌بینی هر چقدر جلو می‌روید باز می‌بینید این هم که شد حیوان! پس انسان کو؟ می‌بینید آدم این وسط گم شد! این همان است که امام سجاد در صحیفه سجادیه می‌گوید: «لولا الحمد والشکر لخرجوا من حدود الانسانیة الی حد البهیمیة»؛ اگر بحث حمد و شکر و بحث ارتباط با خدا نباشد، آدم خارج می‌شود از حدود انسانیت و می‌آید در حد بهیمیت، حالا هر چه که می‌خواهد باشد. هر مقدار هم که می‌خواهد تکنولوژی داشته باشد، می‌شود حیوان پیشرفته.

حتی در مورد قرآن این قضیه را لطیف‌تر هم می‌کند. سوره ق آیه ۳۷ ببینید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»؛ این قرآن ذکر هست برای کسی که قلب دارد؛ یعنی باید قلبش کار بکند. این همان جایی است که مرکز عقلش است. یا باید قلبش کار بکند؛ یعنی عقلش کار بکند، یا این‌که اهل سمع در مقابل قرآن باشد، منتهی القای سمع؛ یعنی گوش فرا دهد. گوشش را بگذارد کف پای قرآن. به

هر جهت این سمع و عقل که حجت‌های درونی و بیرونی هماهنگ با هم است، این مورد احتجاج خداست و از هر دو تای این‌ها هم می‌شود به خدا رسید؛ یعنی هر دوتای این‌ها خدانما است. قرآن نمی‌خواهد برای من الان احتجاج بکند و بگوید اگر کسی این جور می‌شد و این جور می‌شد این می‌شود، بلکه این بحث را دارد که غلط کرد که این جور می‌شد. من از طرف خدا می‌گویم که غلط کرده کسی با عقلش به یک چیز دیگری رسیده! یا راه غیر خدا رفته!

برای خدا که نمی‌توانید احتجاج کنید و خدا که نمی‌خواهد احتجاج کند و شما را قانع کند. اصلاً خدا نمی‌خواهد خیلی کسی را قانع کند، بلکه می‌گوید: این، این جور است. من دارم این را به تو معرفی می‌کنم. ما هم باید ملتزم به این باشیم که زبان قرآن را نگه داریم. زبان قرآن این‌گونه نیست که بگوید: نه! خواهش می‌کنم بیا و من یک جور می‌توانم تو را قانع کنم. بلکه قرآن این است و حرفش هم این است، اگر شما عقل داشته باشید، یا اهل سمع باشید، این حجت درونی قهراً شما را به این جا می‌رساند و چرا؟ چون خود خدا گفته من یک جور می‌توانم شما را آفریدم که اگر روی فطرت اقامه شوید، دین اقامه می‌شود؛ یعنی به سراغ دین می‌روید. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ» (روم: ۳۰) و اصلاً هیچ کاریش هم نمی‌توانید بکنید. این‌ها با همدیگر هماهنگ است، پس کسی با عقلش به جای دیگر نرسد که اگر به جای دیگری برسد، معلوم است که عقل ندارد. و قرآن خیلی راحت و بی‌توهین این‌ها را می‌گوید: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (بقره: ۱۳۰)؛ چه کسی است که از روش ابراهیم نه فقط رسیدن به خدا؛ یعنی حتی به روش ابراهیم با آن همه دنگ و فنگش رسیدن هم، کارگزاری شده در فطرت، آن‌ها هم روی آدم بارگذاری شده.

من این را ذیل آیه «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» گفتم که این مجاهده‌ی حق جهاد هم روی انسان بارگذاری شده! و این جهاد از مقوله «حرج و ضرر» نیست.

آیه می‌گوید: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»؛ چه کسی است که از روش ابراهیم خودش را فاصله بدهد، مگر این که خودش را خر کرده باشد! وگرنه اگر دست به خر کردن خودش نزده باشد و به تحمیق و تسحیق خودش دست نزده باشد دیدید گیاهانی را در قالب‌های عجیب و غریب می‌گذارند و یک

شکل خاصی می‌شود؟! معلوم است که این گیاه را رها نکردند که خودش بالا بیاید. اگر همین جوری فطرتش را بالا بیاورد، همین جوری در می‌آید؛ یعنی این گیاه را همین جوری بالا بیاورد و ول کند و خودش بیاید، می‌آید در ملت ابراهیم. این از حرف‌های عجیب قرآن است؛ چون ما فکر می‌کنیم وقتی فطرت به خدا می‌رسد؛ یعنی تماش به این می‌رسد که فرد بگوید: ای خدا! به این نمی‌رسد بلکه به ملت ابراهیم می‌رسد! می‌رسد به روش حضرت ابراهیم، می‌رسد به اسوه و الگو، مگر این که خودش را قالب‌بندی‌های خاص بزند. مگر این که عرف و عادت و اجتماع را هی قالب بزنند. وگرنه آن حک‌نوشته‌ای که به عنوان حجت درونی هست و آن انزال رسل و کتب بیرونی همه روی هم دیگر این مسیر را نشان می‌دهد. بعد هم نگویند نشان نمی‌دهد! من به شما جواب نمی‌دهم و لزومی ندارد من [من قاسمیان] پاسخگو باشم. بنده از طرف خدا به شما می‌گویم: غلط کردی همین که من می‌گویم! و این نقطه‌ی اقتدار است. «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» است؛ خدا زیر سؤال نمی‌رود. در آن نقطه‌ی اقتدار بالا ایستاده. خدا با شما بحث طلبگی نمی‌کند. اصلاً مدل قرآن این نیست.

الان اگر به من بگویند: حاج آقا خدا را اثبات کن! من مجبورم صد جور استدلال کنم، ولی وقتی به خدا می‌گویی خودت را اثبات کن، می‌گوید: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (ابراهیم: ۱۰) ببینید اصلاً کسی که دارد این حرف را می‌زند، در نقطه اقتدار است. عالم مال خودش است. محیط به عالم است و این مدلی صحبت می‌کند. خدا هیچ موقع در سطح صحبت نمی‌کند، از نقطه اقتدار صحبت می‌کند. از نقطه‌ی محیط صحبت می‌کند. می‌گوید: من تو را ساختم. تو هم این جوری هستی و این جوری هم می‌شوی. خدا زیر هیچ سؤال نمی‌رود. «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» (انبیاء: ۲۳)؛ همه زیر سؤال می‌روند، ولی خدا زیر سؤال نمی‌رود. بعد هم در همه عوالم «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»؛ حجت با خداست.

آدم عشق می‌کند که یک کسی آن بالا نشسته و دارد به آدم امر می‌کند! واقعا حس عبد بودن آدم گل می‌کند! مثل این خانم‌ها که بدشان می‌آید شوهرشان لطیف باشد. دوست دارند امر کنند. واقعا وقتی آدم می‌بیند می‌گوید: بارک الله به خدا! از آن بالا دارد می‌گوید: من این جوری هستم و تو باید این جوری باشی! خدا آدم را محکوم می‌کند و این ادبیات می‌تواند روحیه عبودیت را تقویت کند.

همه آن بحث‌ها و آن میثاق‌ها منتهی می‌شود به این که تو آخر دست، این‌ها را خودت با پای خودت نمی‌توانی بروی «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (بقره: ۴۵)؛ شما باید با استعانت بروی. باید دنده کمک داشته باشی. باید از این چرخ‌کمی‌ها داشته باشی. در این مسیرها استعانت لازم است. در جلسه گذشته عرض کردم کسی که دارد مسیرهایی را می‌رود که احساس می‌کند خودش دارد می‌رود، اگر احساس کند که من احتیاجی ندارم که یک نوع خشوعی در نماز داشته باشم، معلوم است که مسیرهای سطح پائینی را دارد می‌رود! و الا در آن مسیرها بدون خشوع نمی‌شود. اگر کسی اصلاً چنین احساسی نکند؛ مثل احساس اضطرار به امام که ما نداریم! بی‌خودی می‌گوییم داریم! البته خدا این دروغ‌ها را هم از ما قبول می‌کند. ولی اگر به شما بگویند امام اصلاً نیست، برای شما چه اتفاقی می‌افتد؟! یا فرض بفرمایید خبری برسد که اصلاً امام زمان دروغ بود! ما این ماجرا را ساختیم که شما را امتحان بکنیم! یک نوچ می‌گوییم و زندگیمان را ادامه می‌دهیم؛ چون کلاً کسی به امام اضطرار ندارد.

یک بار گفتم: تصور بکنید یک روز همه قرآن‌ها را جمع بکنند، آیا کسی حالت اضطرار دارد؟! مثلاً بگوید: حالا صبح چه بخوانیم؟ ما عادت کرده بودیم پنج‌شنبه‌ها کلاس قرآن برویم! حالا برویم کلاس چی؟ یعنی این جور نیست که کسی فکر بکند که اگر قرآن نداشتیم من حالا چه کار بکنم؟! اصلاً چه جوری می‌شود در این وادی حرکت کرد؟ اصلاً نمی‌شود حرکت کرد!

آیا این جوری است؟ نه! پس آن شکایت پیغمبر درست است. شکایت پیغمبر این نیست که مردم قرآن نمی‌خوانند «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (فرقان: ۳۰) نمی‌گویند ترک کردند! می‌گوید: قرآن را گرفتند اما مهجور! یعنی قرآن دستمان باشد. کلاس هم برگزار می‌کنیم، ولی قرار نیست عالم را براساس آن بچرخانند، ولی پیامبر می‌خواهد عالم را با قرآن بچرخانیم. شکایت پیغمبر هم این نیست که چرا مردم قرآن نمی‌خوانند! می‌گوید: این‌ها قرآن را مهجور گرفته‌اند. ظاهر آن را گرفته‌اند می‌خوانند، ولی محتوایش در میان این‌ها مهجور است.

سؤال: آیا این مسیری که می‌رویم احتیاجی به استعانت به نماز دارد؟ یا نه! نماز می‌خوانیم؛ چون باید نماز بخوانیم. اگر آن مسیر احتیاج به استعانت به نماز ندارد، آن مسیر یا درست نیست، یا خیلی سطح پایین

است، یا اصلا در مقابل میثاق‌هایی که می‌گویند نیست، یا اصلا این میثاق‌ها در فرایند کامل شدن نیست. وگرنه اگر مسیر در حدود گرفتن این میثاق‌ها باشد و «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» (حج: ۷۸) باشد، علی‌القاعده باید بفهمد که این مسیر را بی‌استعانت نمی‌شود رفت. باید به یک چیزی استعانت کرد. کمک! کمک! من این را نمی‌توانم ببرم! این خیلی سنگین است، پس باید استعانت کرد.

حالا این که دارد «وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» مفسرین بحث‌هایی کرده‌اند.

اول من بحث ادبی تفسیری‌اش را بگویم:

«إِنَّهَا» را بعضی به نماز زده‌اند؛ یعنی نماز خیلی سخت است مگر برای خاشعین.

«إِنَّهَا» را بعضی به هر دوی نماز و صبر زده‌اند.

آیا می‌شود به هر دو زد و آن موقع «ها» آورد؟ بله به لحاظ ادبی می‌شود و قرآن هم همین را گفته است؛ یک نمونه‌ی آن: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (ق: ۳۷)؛ این قرآن ذکر است برای کسی که قلب دارد؛ یعنی باید قلبش کار بکند. این همان مرکز عقل است؛ یعنی یا باید قلبش کار کند و عقلش کار کند، یا این که اهل سمع باشد و دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ» (توبه: ۳۴) (اگر این‌ها را به امت خودمان هم تطبیق دهید جالب می‌شود)؛ کثیری از احبار و رهبان، از دانشمندان یهودی و راهبان مسیحی مال مردم را به باطل می‌خورند. در مورد اکل مال گفتم که به معنی از دیوار مردم بالا رفتن نیست، اکل سیستماتیک اموال مردم است. «وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ کسانی که طلا و نقره را کنز می‌کنند. معلوم است که این‌ها اهل کنز کردن هم هستند. این «ها» به ذهب و فضه برمی‌گردد. نگفته «ولا ينفقونها». به ظاهر شاید فکر کنید به «فضة» برمی‌گردد! ولی این جور نیست!

این‌ها کنز می‌کنند. گنج می‌کنند و انفاق در راه خدا نمی‌کنند.

الان به حسب ظاهر ماجرای گنج کردن وجود ندارد؛ چون شما پول را در بانک می‌گذارید و این پول می‌گردد. در بانک پول که کنز نمی‌شود، ولی در واقع کنز کردن است؛ چون در مقابل «وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است. یعنی در مقابل هزینه کرد به نفع نظام و در راه خداست وگرنه الان ماجرای به نام کنز

کردن موضوعیت ندارد؛ چون قطعا پول‌ها در گردش است، و جایی گنج نمی‌شود، بعضی فکر می‌کنند وقتی پولشان به بانک می‌رود، در گوشه‌ای می‌ماند، در حالی که یکسری عدد است و این اعتبارات می‌گردد، ولی همین گنج کردن است!

با این دید جدید باید مدل‌های اقتصاد جدید را بررسی کرد.

اما این حقیر نظر دیگری دارم و آن این است که «ها» در «وانها لکبیره الا علی الخاشعین» (بقره: ۴۵) به استعانت برمی‌گردد؛ یعنی استعانت سخت است. و این «ها» به فقط نماز بر نمی‌گردد؛ شاهدش هم این است که این نماز خواندن خشوع نمی‌خواهد. این همه در این عالم مثلا عربستان دارند نماز می‌خوانند. سنگین هم نیست. نماز برای کسانی که عادت می‌کنند نماز بخوانند سنگین نیست. اگر هم نخوانند قضایش را می‌خوانند؛ چون نگفته که نماز را سر وقت بخوانید و لذا نماز را آخر وقت می‌خوانند. آیا نماز خواندن سنگین است؟ آیا اصلا آن جا قلب خاشع می‌خواهد؟! آیا خشوع لازم دارد؟! این همه در دنیا دارند نماز می‌خوانند؛ یعنی دارند کارهای وحشتناک گنده دارند انجام می‌دهند؟! این جور نیست. نماز خواندن کار سنگینی نیست. این کاری که سنگین است مگر برای خاشعان و «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ» (همان: ۴۶)؛ کسانی که باور به آن طرف دارند و می‌دانند که به آن سمت برمی‌گردند. ولی آیا این نماز چنین چیزی لازم دارد؟! نه!

پس آن چیزی که خیلی سنگین می‌شود که قلب خاشع لازم دارد و گمان به قیامت و قیامت‌باوری می‌خواهد، آن، استعانت به نماز است؛ یعنی کسی در آن راه‌ها فکر کند که من باید استعانت به نماز داشته باشم و این احتیاج به قلب خاشع و باور به قیامت دارد، نه صرف نماز خواندن!

حالا می‌ماند مشکل ادبی آیه که آیا «ها» می‌تواند به «استعینوا» برگردد؟! بله و خیلی راحت. و این در ادبیات عرب هیچ مشکلی نیست؛ مثل «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (مائده: ۸) «هو» به عدل برمی‌گردد با این که کلمه عدل در آیه نیست و اسمی است که داخل در آن فعل است؛ یعنی «اعدلوا العدل اقرب للتقوى» این جا هم «استعینوا با لصبر و الصلوه فان الاستعانه لکبیره».

من این حرف را در تفاسیر مفسرین ندیده‌ام، ولی به نظرم می‌آید که این درست است. گرچه به لحاظ ادبی این «ها» چه به نماز و چه به صبر و نماز بخورد، مشکلی ندارد، ولی اشکال محتوایی دارد؛ چون



خواندن نماز چیز سنگینی نیست! آن چیزی که سنگین است و قلب خاشع و رام و نرم در برابر حق می‌خواهد و این که او حس عبودیتش را بیاورد و آن وقت نماز برایش بشود محراب. محراب یعنی محل جنگ! انگار که کسی وضو می‌گیرد و می‌خواهد برود بجنگد! یک چنین چیزی واقعا یک قلب خاشع می‌خواهد. خشوع می‌خواهد و قیامت‌باوری که من دارم برمی‌گردد به سمت خدا. و یک صبری می‌خواهد از جنس صبری که خود قرآن می‌گوید، نه از جنس صبری که ما می‌گوییم. صبری که ما می‌گوییم، از جنس سکوت است، فقط به معنی تحمل است. صبری که قرآن می‌گوید این نیست! صبری که قرآن می‌گوید و در ادبیات دینی ما هست، غیر از صبری است که مصادف با عطسه اتفاق می‌افتد. این صبر به معنی سکوت و عدم حرکت است.

صبر در قرآن معنی دیگری دارد که البته در آن تحمل هم هست. انسان باید به صبر و نماز استعانت بکند و این استعانت بسیار سنگین است. در قرآن وقتی درباره چیزهای سنگین حرف می‌زند، به نوعی به نماز ربط دارد، ولی ...

سوره بقره آیه ۴۳ را ببینید! «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» که معلوم است هدایت ویژه‌ای لازم دارد. می‌دانید که از همان اول قرار بود قبله مکه باشد. اصلا قبله‌ی بیت المقدس یک قبله‌ی امتحانی است. خدا از این کارها هم می‌کند. پیغمبر هم از اول هم می‌داند که قبله قرار نیست آن جا باشد برای همین دارد «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ» (همان: ۱۴۴)؛ در آسمان چشم می‌اندازد که قبله مکه کو؟ رحمت پیغمبر هم برای امت است؛ چون بالاخره این وسط دارد آدم می‌ریزد. «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا» (همان: ۱۴۲)؛ آن قبله‌ای که بودی را ما قرار ندادیم مگر به دلیلی «إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ» (همان)؛ ما یک قبله امتحانی گذاشتیم تا ببینیم چه کسی به این قبله برمی‌گردد. ببینیم چه کسی این کار را انجام می‌دهد تا جوهر افراد را محک بزنیم و در ادامه دارد: «وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ»؛ این امتحان امتحان سنگینی هم شد مگر کسانی که با هدایت ویژه هدایت شدند. چون هدایت معمولی را همه داشتند. کسانی که هدایت ویژه داشته باشند چنین صحنه‌های را رد می‌کنند. مثلا در تقسیم غنائم سر و

صداها و اعتراض‌ها در می‌آید. ولایت‌پذیری‌ها پایین می‌آید. و لذا می‌شود «لَكَبِيرَةٌ»؛ گفته این طرفی نماز بخوانید و برایشان سنگین آمده، پس معلوم است این که برای یک عده سنگین بوده که با یهودی‌ها جنگیده‌اند و خودشان را کنار کشیده‌اند و بعد به این‌ها گفته می‌شود به سمت قبله آن‌ها نماز بخوانید! گویا این‌ها اتفاقاً مؤمنین تندرو هم بوده‌اند! از این دو آتیشه‌ها بودند که می‌گفتند: آقا ما رفتیم جنگیدیم و کنار آمدیم و تو تازه می‌گویی به قبله آن‌ها نماز بخوانیم؟! ما نمی‌خوانیم! «وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ»؛ این یک کار خیلی سنگینی است. باز این‌جا هم همین است «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ». در آیه قبل «كانت» به چه برمی‌گردد؟ این به یک کلمه برنمی‌گردد بلکه به یک مضمون در آیه برمی‌گردد و آن نماز خواندن به سمت آن قبله بوده.

در خشوع نکته‌ای وجود دارد و آن این که خشوع امری قلبی است، جوراحی نیست، جوانحی است. یک امر دلی است. نکته خوب خشوع این است که ریاپذیر نیست. کسی در خشوع نمی‌تواند ریا کند؛ چون به نیت شخص برمی‌گردد. داخل خود آدم است و داخل خود را که کسی نمی‌تواند به رخ بکشد. خشوع مربوط به قلب طرف است.

خشوع نرمش قلب است که حق‌پذیری را بالا می‌برد. در آیه ۲۹ سوره فصلت دارد: «أَتَاكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً» تو زمین را می‌بینی خاشعاً. متأسفانه این خاشعه را به زمین بی‌آب و علف ترجمه کرده‌اند! که واقعا ترجمه زشتی است! بلکه تو زمینی را می‌بینی که خاشع و نرم و امکان‌پذیر است. این‌جا زمین‌هایی وجود دارد. چه جوری هستند؟ «فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ»؛ وقتی ما آب روی این زمین می‌ریزیم، به جنبش در می‌آید و شروع می‌کند به پرورش و رشد؛ یعنی زمین‌هایی از آدم‌ها این جوری خاشع هستند که وقتی آب معارف و آب حیات روی آن‌ها می‌ریزد،

این بحث‌های آب و آسمان، و ادبیات مرده و زنده هم تعبیر ذوقی نیست و در این باره در جلسات مفصل گفتگو کرده‌ام. این‌ها ادبیات قرآنی است. این آب در روایات به امام زمان تعبیر می‌شود در آیه «إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (ملک: ۳۰) نه این که مثالی باشد که از شعری درآمده باشد و ضرب‌المثل شده باشد. مسئله زمین، همه منطقه آسمان؛ مثل خورشید، ستاره و زمین با تمام ذخائرش؛ مثل درخت. و

روابط زمین و آسمان؛ مثل آب و سایه، همه مربوط به یک شبکه واژگانی به شدت به هم پیوسته است. اگر می‌بینید دارد که کفار راهی به آسمان ندارند، معلوم است که منظور این آسمان نیست. قرآن وقتی مطلبی به نام آب را مطرح می‌کند که حیات است و همه حیات‌ها ریشه در آب دارد که «مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ» (انبیاء: ۳۰) و این مال شرکت آب و فاضلاب نیست. بلکه یعنی هر چی زنده‌ای به آب بسته است؛ یعنی ملائکه و اتفاقاً تخت خدا هم روی آب است؛ یعنی سلطنت خدا روی H<sub>2</sub>O نیست. در حقیقت یک چیزی هست به نام آب، و خدا وقتی آب و آسمان را در لایه‌های مختلف مطرح می‌کند، در لایه‌های مختلف قابل ترجمه است.

در این جا می‌گوید زمین خاشع. در عرب متداول نیست که به زمین نرم بگوید زمین خاشع! ولی قرآن می‌گوید زمین خاشع تا چند لایه بودن معنا را نگه دارد. وقتی آب معارف که می‌آید زمین خاشع و زمین‌های خاشع این گونه می‌شود؛ یعنی وقتی باور می‌کند این مطلب را واقعا خدا گفته یکی به راحتی می‌پذیرد، و یکی وقتی می‌بیند با اهوائش درست در نمی‌آید می‌جنگد؛ چون یک خدای دیگری دارد «إِلَهَةٌ هَوَاهُ» (فرقان: ۴۳)، می‌بینید کلا در چالش با حرف خداست. خاصیت زمین‌های خاشع این است. «فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ»؛ وقتی ما روی این‌ها آب می‌ریزیم، می‌جوشد «اهْتَزَّتْ»؛ به جنبش در می‌آید «وَرَبَّتْ»؛ و در آن رشد و نمو ایجاد می‌شود. و در ادامه دارد: «إِنَّ الْأَرْضَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى». جالب است که در این جا گاهی اوقات می‌گوید «كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى» (بقره: ۷۳)؛ ما مرده‌ها را این جوری زنده می‌کنیم؛ آیا یعنی روی این‌ها آب می‌ریزیم؟! مرده هم با خشوع زنده می‌شود؛ یعنی کسی که تحرکی ندارد ولی سلیم است، خاشع است و وقتی روی او آب بریزند، می‌جوشد و بالا می‌آید. این احیاء می‌شود. بعضی هستند خاک دارند ولی به قول قرآن «صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ» (بقره: ۲۶۴)؛ یک لایه خاک دارد ولی زمین خاشعی نیست. روی این آب بریزند بدتر می‌شود؛ چون خاک‌هایش هم شسته می‌شود «لَا يَفْقَدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا» (همان)؛ آب بریزند این سنگ سختی خودش را بهتر نشان می‌دهد؛ یعنی همان مقدار خاکی هم که روی آن است شسته می‌شود و می‌رود و آن سنگ سخت خودش را نشان می‌دهد. این تفاوت زمین‌های خاشع و زمین‌های سخت است.

من به دلیل کار تبلیغی‌ام زیاد دیده‌ام آدم‌هایی را که هیچ تحرکی ندارند، حتی احکام را رعایت نمی‌کنند، ولی به شدت سلم هستند؛ یعنی همین جوری که آب می‌ریزی، دارد جذب می‌کند، جذب می‌کند، انگار دارد یک تحولی درونش ایجاد می‌شود، «اهْتَرَّتْ»؛ دارد به جنبش در می‌آید، ولی بعضی ممکن است ظواهری هم دارند، ولی وقتی آب بخورد، سختی خودش را در برابر آب نشان می‌دهد، جداً «صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ» است؛ یک سنگ سختی است که یک مقدار خاک رویش دارد.

اگر نماز درست با قلب خاشع و استعانت باشد، کلاً آن آدم را به هم می‌ریزد و او را یک جور دیگر می‌کند. آیات سوره معارج آیات فوق‌العاده‌ای است که وقتی مصلی را می‌خواهد معرفی بکند، با ویژگی‌هایی معرفی می‌کند که شما نمی‌فهمید این‌ها چه ربطی به مصلی دارد. دنیا مانع آن جور نماز است. برای همین در آیه «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» (نساء: ۴۳)؛ شما در حالت مستی نماز نخوانید تا بفهمید چه دارید می‌گویید. یک بحث فقهی روی این بار است که وقتی عرق می‌خورید نماز نخوانید؛ چون ذکر و اذکریّت در نماز مهم است؛ یعنی آدم حافظه‌اش کار نکند، و یک بحث معرفتی هم دارد و آن این‌که درست بفهمی که ما این هستیم و تو آن هستی! سبحان ربی الاعلی؛ تو بی‌نقصی که اگر این‌ها را نفهمی یک جور سُکر است. یک جور مستی است، مستی دنیا! یک جور کار دنیا مثلاً گیر کارش افتاده. به هر حال آن قیامت‌باوری نیست که اگر این قیامت‌باوری باشد، آن سکر هم نیست و لذا استعانت به نماز است که لازم و واجب هم هست برای طی آن مسیر و بعد هم این جوری در می‌آید که طبع اولی آدم را به هم می‌ریزد. این آیات سوره معارج از غرر آیات درباره نماز است که نماز با طرف این کارها را می‌کند. دارد:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِيقٌ هَلُوعًا \* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا \* وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا \* إِلَّا الْمُصَلِّينَ \* الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ \* وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ \* لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ \* وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ \* وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ \* إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ \* فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ \* أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ» (۲۲-۱۹)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»؛ انسان حریص خلق شده «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا»؛ انسان به طبع اولی این جوری خلق شده که وقتی شر به او می‌رسد جزع می‌کند. «وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا»؛ وقتی خیر به او می‌رسد به کسی نمی‌دهد. «إِلَّا الْمُصَلِّينَ»؛ مگر این که نماز خوان باشد که نماز طبع اولی بشر را به هم می‌ریزد. بعد مصلی کیست؟ «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»؛ کسانی که دائما نماز می‌خوانند. «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مِّمَّا كَسَبُوا \* لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»؛ این عبارتها به این معنی نیست که طرف خمس و زکاتش را می‌دهد بلکه فوق این‌ها را دارد می‌دهد؛ یعنی نماز باید طرف را به این جا بکشاند؛ علی القاعده استعانت به نماز است که خیلی هم کار سختی است و قلب خاشع و قیامت باوری می‌خواهد. «وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ»؛ این قیامت باوری می‌خواهد «وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ»؛ کسانی که از عذاب پروردگار ترسان هستند. «وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ \* إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ»؛ کسانی که مشکل جنسی ندارند «فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ»؛ که از این بیشتر هم می‌شود تعدی! مرزی که خدا گذاشته همین است یا ازواج، یا «ما ملکت ایمانهم» از این به بعدش دیگر تجاوز به حریم دیگران است و تجاوز از حدود الهی. ازواج هم اعم است از زوج دائم و موقت. دیگر دختربازی و ازدواج سفید و از این مزخرفاتی که مد شده، همه‌اش تعدی و تجاوز است. سفت بایستید و بگویید ما این‌ها را نداریم! «فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ»؛ این‌ها متجاوزند. «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»؛ کسانی که عهد را مراعات می‌کنند. «وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ»؛ کسانی که پای شهادت‌هایشان می‌ایستند. «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»؛ این‌ها کسانی هستند که بر حالت‌های نماز محافظت می‌کنند؛ یعنی یک نماز با کیفیت! «أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ».

ببینید این همه ویژگی مال نمازگزار است که با این ویژگی‌ها می‌زند طبع اولی او را به هم می‌ریزد. لذا این چنین استعانتی «لِکَبِيرَةٍ». حال استعانت به صبر یعنی چه؟ این استعانت معادل دیگری دارد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (بقره: ۱۵۳) که در این آیه بحث صبر را ویژه کرده. و حالا این صبر چیست که این همه استعانت لازم دارد و آدم باید با این حرکت بکند؟ که می‌ماند برای جلسه بعد ولی برای این که بحث در این نقطه تمام بشود این آیه را ببینید که به حضرت شعیب چیزی می‌گویند که باز این از خاصیت‌های نماز است. ببینید آیا نمازتان این خاصیت را دارد یا ندارد؟

از ائمه سؤال کردند که از کجا می فهمیم نماز ما مقبول است یا نه؟ گفتند: از آثارش می توانیم بفهمیم، ببینید آیا نهی از فحشاء و منکر دارد می کند یا نمی کند؟ اگر نمی کند که نماز غیرمقبول است و نماز آن نماز مربوط نیست. اما اگر دارد می کند که مقبول است. به حضرت شعیب چیزی می گویند و حضرت شعیب هم نمی گوید: نه! این طور نیست. چه ربطی به نماز دارد! «قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ» (هود: ۸۷)؛ ای شعیب! آیا نمازت دارد به تو چنین امری می کند؟ (نمی گویند: خدای تو دارد به تو چنین امری می کند!) که ما باید دست برداریم از پرستش غیر خدا؟ آیا نماز تو دارد به تو چنین امری می کند که ما همه جوره حق دخالت در اموالمان را نداریم؟ حضرت نمی گوید: این بحث ها چه ربطی به نماز من دارد! یعنی این نماز دارد این کار را می کند. این مال همان سکوت های قرآن است. این نماز من دارد مرا امر می کند که من پرستش غیر خدا را به خودم نمی توانم ببینم! من باید بروم جلوی بقیه را بگیرم! که شما حق دخالت در اموالت را ندارید هرجوری!

حالا آیا نماز شما به شما چنین امری را می کند؟! این است که کلا نماز با محتوای خودش خیلی فاصله گرفته! این همان استعانت به آن نماز است. آیا نماز من به من امر می کند که بروم جلوی بقیه را بگیرم که شما حق دخالت در اموالتان را ندارید؟! بعد از شما پرسند چه کسی بعه شما دستور داده که این حرف ها را بزنید؟ بگویید: نمازم! نمازم به من گفته که به شما بگویم که شما حق دخالت در اموالتان را ندارید.

در ابتدا این حرف بی ربط به نظر می آید، ولی این ویژگی نماز است و این استعانت «لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى

الْخَاشِعِينَ» سخت است و این عبودیت را داشتن!

**صلوات!**